

جهانی شدن و مناسبات دولت - جامعه در مصر

محمدحسین حافظیان*

چکیده

پژوهش حاضر تلاش دارد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که فرایند جهانی شدن در چند دهه گذشته آیا اصولاً تأثیری بر رابطه دولت و جامعه در مصر داشته است و اگر پاسخ مثبت است این آثار به چه صورت بوده و اگر پاسخ منفی است، چرا فرایند جهانی شدن نتوانسته است تأثیری بر این رابطه برخلاف دیگر کشورها بر جای بگذارد؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش طراحی شده این است که به‌خاطر مقاومت شدید دولت و نخبگان سیاسی مصر در برابر هر گونه تحولی در جهت دموکراتیک شدن از لحاظ سیاسی و خصوصی‌سازی و حاکم شدن اقتصاد بازار آزاد از جنبه اقتصادی، جهانی شدن تأثیر ناچیزی بر رابطه دولت-جامعه در مصر بر جای گذاشته است.

کلید واژه‌ها

جهانی شدن، جهان عرب، رژیم‌های تکنوکراتیک-میانه‌رو، نخبگان سیاسی مصر، ناسیونالیسم مصری، رابطه جامعه و دولت، اپوزیسیون

* عضو هیات علمی و استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

مقدمه

جهانی شدن را می‌توان فرایند (یا مجموعه‌ای از فرایندها) دانست که تحولی را در سازماندهی فضای روابط و مبادلات اجتماعی مجسم می‌سازد که در جریان‌ها و شبکه‌های فرافراهی و بین‌منطقه‌ای فعالیت، تعامل و قدرت ظاهر می‌گردد. جهانی شدن چهار مشخصه دارد. نخست، متضمن گسترش فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فراسوی مرزها، مناطق و قاره‌هاست. دوم، مشخصه آن تشدید یا عظمت فرایندهای بهم‌پیوستگی و جریان‌های تجارت، سرمایه‌گذاری، دارایی، مهاجرت، فرهنگ و غیره است. سوم، می‌توان آن را به شتاب گرفتن تعاملات و فرایندهای جهانی پیوند داد؛ زیرا توسعه نظام‌های جهان‌گستر ترابری و ارتباطات سرعت نشر عقاید، کالاها، اطلاعات، سرمایه و افراد را افزایش می‌دهد. چهارم، همچنین می‌توان گستردگی، شدت و سرعت تعاملات جهانی را با تأثیر رو به گسترش آنها مرتبط ساخت؛ به گونه‌ای که آثار پدیده‌های دور دست می‌توانند در دیگر نقاط، به‌شدت برجسته و مشهود باشند و تحولات خاص محلی را دارای پیامدهای قابل توجه جهانی دانست. از این لحاظ، مرزهای میان امور داخلی و امور جهانی به گونه‌ای فزاینده سیال می‌شوند. به‌طور خلاصه، جهانی شدن را می‌توان به‌صورت گسترش، شدت یافتن، سرعت گرفتن و رشد بهم‌پیوستگی جهان‌گستر متصور ساخت.

کشور مصر که در نزدیکی مرکز جهان اسلام و عرب واقع شده است، برای مدتهای طولانی نقشی مؤثر را در هر دو عرصه ایفاء کرده است که تا حدی به‌خاطر نفوذ دانشگاه الازهر قاهره بر امور مذهبی و تا حدی به‌خاطر سنت بلندمدت روشنفکری این کشور می‌باشد. به همین ترتیب، مصر تأثیری مسلط را در جهان عرب، به‌ویژه، از زمان جنگ جهانی دوم بر جای گذاشته است. محصولات فرهنگی مصر شامل فیلم‌ها، تولیدات تلویزیونی، برنامه‌های رادیویی و نشریات برای مدت‌های طولانی از مجموع همه دیگر کشورهای عربی بیشتر بوده و ممکن است هنوز نیز این چنین باشد (Held, 1989: 328). با این حال، رابطه دولت-جامعه در مصر به‌ویژه در سده بیستم و بیست و یکم همواره رابطه‌ای مسأله‌دار بوده است. شدت یافتن فرایند جهانی شدن در چند دهه گذشته به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰ که با به قدرت رسیدن مبارک در مصر همزمان شد، به این رابطه مسأله‌دار ابعاد تازه‌ای بخشید.

نوشتار حاضر تلاش دارد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که فرایند جهانی شدن در چند دهه گذشته آیا اصولاً تأثیری بر رابطه دولت و جامعه در مصر داشته است و اگر پاسخ مثبت است این آثار به چه صورت بوده و اگر پاسخ منفی است، چرا فرایند جهانی شدن نتوانسته است تأثیری بر این رابطه برخلاف دیگر کشورها بر جای بگذارد؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوم، شماره ۷، بهار ۱۳۸۹

پرسش طراحی شده این است که به خاطر مقاومت شدید دولت و نخبگان سیاسی مصر در برابر هر گونه تحولی در جهت دموکراتیک شدن از لحاظ سیاسی و خصوصی سازی و حاکم شدن اقتصاد بازار آزاد از جنبه اقتصادی، جهانی شدن تأثیر ناچیزی بر رابطه دولت-جامعه در مصر بر جای گذاشته است.

چارچوب نظری این پژوهش را نخبه‌گرایی تشکیل می‌دهد. بر این اساس، تصور بر این است که پیوندهایی میان ویژگی‌های رهبران سیاسی و نرخ تحول اجتماعی و اقتصادی به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه وجود دارد. تحلیل‌های اولیه نشان می‌دهد که رقابت سیاسی، تسلط متخصصان آزاد و نرخ پایین تحول با یکدیگر همراه می‌باشند. به همین ترتیب، عدم رقابت، حکومت بوروکراتیک و تحول شتابان اغلب مشخصه نظام‌های اجتماعی جوامع در حال توسعه است. به سخن دیگر این پژوهش همسو با نظریاتی است که رهبری و توسعه سیاسی را به یکدیگر پیوند می‌دهند (Quandt, 1970:198-199).

در این پژوهش تلاش می‌شود که نخست سیر تاریخی تحول دولت در مصر مورد بررسی قرار گیرد تا روشن شود که ریشه‌های دولت و نظام سیاسی موجود در مصر در کجا قرار دارد. همچنین در بخشی دیگر، خاستگاه و ویژگی‌های نخبگان سیاسی مصر بررسی خواهد شد تا مشخص شود که جامعه مصری هم اکنون با کدام دسته از نخبگان سیاسی با چه اعتقادات و تعهدات ارزشی روبه‌رو و در حال تعامل هستند. تحول در وضعیت اقتصادی مصر در چند دهه گذشته و میزان تأثیرپذیری آن از روندهای مسلط اقتصاد جهانی نیز بخش دیگری از این پژوهش را تشکیل می‌دهد. رابطه دولت-جامعه در مصر و به‌ویژه نقش جهانی شدن در شکل‌دهی به این رابطه از دیگر مباحث مورد مطالعه در این پژوهش می‌باشد. سرانجام نیز نتیجه‌گیری پژوهش ارائه خواهد شد.

گفتار اول: دولت و نظام سیاسی در مصر

الف) در دوران پادشاهی

دره رود نیل و گسترده‌گی زمین بیابان هموار دو واقعیت جغرافیایی هستند که پایه ویژگی‌های برجسته سیاست مصر را تا به امروز فراهم می‌آورند، این ویژگی‌های برجسته عبارتند از: ۱- تمرکز اقتدار؛ ۲- آسانی کنترل سیاسی؛ ۳- ثبات سیاسی؛ و ۴- بوروکراتیک شدن قدرت (Akhavi, 1975:69). در میان کشورهای خاورمیانه، مصر یکی از کهن‌ترین ملت-دولت‌های جهان است و طولانی‌ترین تاریخ نوسازی را در جهان عرب دارد که به دوره ۱۸۰۱-۱۷۹۸ یعنی زمان اشغال مصر توسط ناپلئون بناپارت برمی‌گردد (Hiro, 1982:6).

گهگاه ابراز عقیده می‌شود که مصر تنها دولت واقعی در جهان عرب می‌باشد. از لحاظ ژئوپلیتیک، کلمه مصر بنام یکی از کهن‌ترین دولت‌های روی زمین است که به حدود ۵۰۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. تاریخ دولت مدرن در مصر معمولاً با سلطنت محمدعلی مشخص می‌شود که در ۱۸۰۵ به قدرت رسید. وی نه تنها ارتش ملی، بلکه یک شبکه صنعتی گسترده و نظام آموزشی چشمگیری ایجاد کرد (Ayubi, 1995:99).

از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ فشار مصری‌ها بر بریتانیایی‌ها برای آزادی سیاسی بیشتر رشد یافت و در فوریه ۱۹۲۲، بریتانیایی‌ها به وضعیت تحت‌الحمایگی پایان دادند و این کشور را سلطنت مشروطه اعلام کردند. در تئوری، مصری‌ها می‌توانستند کاملاً آزاد باشند، اما در عمل نظم نوین سیاسی جلوه‌ای ظاهری برای حفظ کنترل بریتانیا بود. ابوشی در خصوص دولت مصر می‌نویسد که بی‌اعتمادی به دولت حس مسؤولیت مدنی مردم مصر را متأثر ساخت. آنان دستگاه حکومت را چیزی بیش از محل کار هزاران مصری نمی‌دیدند که حقوق اندکی می‌گرفتند و چیز اندکی تولید می‌کردند. حکومت ساختاری نهادین نبود که برای خدمت به شهروندان ایجاد شده باشد؛ حکومت اساساً یک نهاد بهره‌کشی به‌شمار می‌رفت (Abboushi, 1971:118). در مصر، حکومت‌ها از دوران محمدعلی به‌منظور کنترل روستاها و کسب عواید بر زمین‌داران متکی بودند. در نتیجه، به رغم قرار گرفتن در معرض سه مرتبه اصلاح ارضی در زمان ناصر، زمین‌داران به گونه‌ای شگفت‌انگیز در حفظ حضور خود در میان نخبگان سیاسی موفق بوده‌اند (Binder, 1971:12). در مصر، هیچ یک از احزاب سیاسی یا رهبران شناخته شده قادر به اداره یک حکومت منظم و کارآمد تا پایان جنگ جهانی دوم نبود، به رغم اینکه اسباب و لوازم یک سازمان سیاسی مدرن توسعه پیدا کرده بود. نه تشکیلات اداری کشور، نه حکومت انتخابی آن با پارلمان، نظام حزبی و قانون اساسی‌اش قادر به حل مشکلات برخاسته از جامعه مدرن نبودند. یک ضعف بنیادین، ناتوانی احزاب سیاسی گوناگون برای همکاری در اداره حکومت یا به اجراء درآوردن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بود (Peretz, 1988:223).

در چنین فضایی بود که گروه افسران آزاد در ارتش به رهبری محمد نجیب و سرهنگ جمال عبدالناصر در ۲۳ جولای ۱۹۵۲ قدرت را به‌دست گرفت، ملک فاروق را خلع کرد، و جمهوری را اعلام داشت. هدف اولیه شورای اجرایی ۱۵ نفره افسران آزاد - که بعداً شورای فرماندهی انقلاب نامیده شد - عمل کردن به‌صورت نهادی موقت بود تا غیرنظامیانی را مستقر کند که به دام فساد حکومت پیشین نیفتاده باشند، یافت شوند. با این حال، در عرض شش ماه، این

نقش کاملاً به کنار گذارده شد، قانون اساسی ۱۹۲۳ معلق گشت، احزاب سیاسی (به استثنای اخوان المسلمین) منع شدند، و حکومت نظامی برقرار گشت.

ب) دوران پس از کودتای ۱۹۵۲

مصر مشکلاتی همیشگی در خصوص مصالحه میان ایدئولوژی‌های ملی و فراملی داشته است. در نخستین ربع سده بیستم، ناسیونالیسم مصری که بر آن دولت و ساکنان عرب‌زبانان متمرکز بود به جنبشی ضداستعماری الهام بخشید. در پایان دهه ۱۹۳۰، گسترش ناسیونالیسم عربی در هلال خصیب به همراه رویارویی خشونت‌بار میان اعراب و یهودیان در فلسطین، موجب رشد عرب‌گرایی در مصر شد. همان احساسات بود که ناصر پس از ۱۹۵۲ آن را به‌عنوان ویژگی محوری ایدئولوژی ناسیونالیستی یا به سخن دقیق‌تر فرانسوئالیستی مورد تقدیس قرار داد. در حالی که انور سادات و به میزانی بسیار کمتر حسنی مبارک برای کنار زدن ناسیونالیسم عربی و جایگزینی آن با میهن‌پرستی مصری محور تلاش کرده‌اند، روند رو به رشد بنیادگرایی اسلامی هم اکنون چالش ایدئولوژیک فرانسوئالیستی تازه‌ای را برای حکومت مصر پدید می‌آورد (Bill & Springborg, 2000:29).

در مصر، در سراسر دهه نخست حکومت نظامیان، اصلاحات ارضی و ملی‌سازی‌ها افراد طبقه مسلط اقتصادی را از مالکیت انداخت و یک ساختار طبقاتی نامشخص را ایجاد کرد. کرک بی‌تی مدعی است که رهبران نظامی جدید مصر دولتی مستقل و خودمختار را رهبری می‌کردند. دولت مالکیت یا کنترل بر بسیاری از وسایل تولید را به‌دست آورد، که بعداً توسط بازیگران دولتی مدیریت یا تنظیم شدند که هیچ پیوند قطعی ارگانیک با یک طبقه بنیادین مشخص نداشتند، فرمان‌های حرکت نظامی خود را از یک طبقه کمکی نمی‌گرفتند، و هیچ موقعیت ثابتی در مناسبات اجتماعی تولید نداشتند (Beattie, 1994:3-4).

از نظر ناصر، دموکراسی مصر تنها در خدمت زمین‌داران و فئودال‌ها بود. در حالی که او می‌خواست دهقانان و کارگران را توانمند سازد تا بتوانند به دور از تأثیر گذاردن بر نان روزانه‌شان آری یا نه بگویند (Owen, 2000:149). مراد وهبه از نومی‌دی بیشتر جامعه مصر به‌خاطر شکست رژیم پس از ۱۹۵۲ در برآوردن وعده‌هایش سخن می‌گوید. بسیاری از مشکلات اجتماعی امروز مصر عمدتاً از بیگانگی از دولت و فقدان احترام برای آن ناشی می‌شود (Wahba, 1988:26). مهمترین واقعیت درباره‌ی جامعه و نظام سیاسی مصر پس از ۱۹۶۷ نیز این است که بحران هژمونی در نتیجه‌ی شکست ژوئن ۱۹۶۷، چند دهه بعد حل نشده باقی‌مانده

است. به طور ساده، این به این معنی است که ضعف فزاینده نظام سیاسی به قدرت یک نیروی سیاسی جایگزین تبدیل نشده است (Shukrallah, 1989:53).

بدین ترتیب، حکومت سلطنتی جای خود را به دولتی ایدئولوژیک بخشید که به جای توجه همه جانبه به توسعه اقتصادی، ماجراجویی های بین المللی را هدف خویش قرار داد. روند تحول این دولت ایدئولوژیک نیز به گونه ای بوده است که دولتی اقتدارگرا جانشین آن شد و در عین کاستن از غلظت ایدئولوژیک خود، به دولتی توسعه گرا نیز مبدل نگشت و الگوی حکومت پوپولیستی در آنجا تداوم یافت.

ج) دوران سادات و مبارک

در مصر، قدرت انتخاب رئیس جمهوری (در تئوری) با مجلس ملی بوده است که نمایندگانش با رأی مردم برای مدت ۵ سال انتخاب می شوند. قانون نظام احزاب سیاسی که در ژوئن ۱۹۷۷ به اجراء گذارده شد، به وضعیت چندحزبی رسمیت بخشید و نشانگر آغاز عصر چندحزبی تاریخ جمهوری مصر بود. انتخابات پارلمانی که دو سال بعد برگزار شد، نخستین انتخاباتی بود که به صورت چندحزبی از سال ۱۹۵۰ برگزار می شد. اما این به معنی دموکراتیک شدن یا تمرکززدایی فزاینده از قدرت نبود. سادات قدرت خود را با ابطال مفاد قانون اساسی که انتخاب دوباره او را به ریاست جمهوری به یک دوره شش ساله محدود می ساخت، از راه ابزار همه پرسی در می ۱۹۸۰ بیشتر تقویت کرد. به طور خلاصه، در زمان سادات، مصر به کشوری تبدیل شد که در عین ارائه تصویری از یک دموکراسی چندحزبی در خارج، برای رئیس جمهورش تصدی مادام العمر این منصب را تضمین کرده و عملاً به سلطنت بدل ساخته بود. این خود بسیار خنده دار است، زیرا هدف اصلی انقلاب جولای ۱۹۵۲ پایان بخشیدن به سلطنت در مصر بود (Owen, 2000:30). با توجه به تمرکز قدرت در دولت تک حزبی اقتدارگرا، مهمترین بازیگر سیاسی آشکارا رئیس جمهور است.

جیمز بیل و رابرت اسپرینگبرگ در نوع شناسی نظام های سیاسی خاورمیانه، رژیم سیاسی کنونی مصر را نماینده اصلی رژیم های تکنوکراتیک - میانه رو^۱ به شمار می آورند. این رژیم ها آنهایی هستند که میزانی جدی از مشارکت سیاسی را فراهم می آورند. احزاب سیاسی، پارلمان ها، و سیاست انتخاباتی در وضعیتی وجود دارند که میزانی از آزادی مطبوعات، بیان و اجتماعات به چشم می خورد. با وجود این، رهبران سیاسی در این جوامع تکنوکراتیک در نهایت بر نظم و کنترل تأکید دارند. این دسته از رژیم ها از لحاظ شکل بندی سکولار و کمتر

1- Technocratic-Moderate

ایدئولوژیک می‌باشند. این رژیم‌ها تلاش می‌کنند که جنبش‌های احیاء‌گر اسلامی به دور از قدرت نگه دارند (Bill&Springborg, 2000:10-11).

به‌طور کلی، می‌توان در خصوص دولت مصر ابراز داشت که یک دولت اقتدارگرای بوروکراتیک مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌هایی خاص از بورژوازی است که پیوندهایی مستقیم با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده‌اند (Fahmy, 2002:242). اما در این میان باید در نظر داشت که برخلاف برخی از دیگر دولت‌های اقتدارگرای بوروکراتیک در آسیای شرقی همچون کره جنوبی و مالزی، دولت اقتدارگرای بوروکراتیک در مصر توسعه‌گرا نیست و اقتدارگرایی این دولت صرفاً در جهت آسان‌تر و شتابان‌تر ساختن روند تغییر در جهت توسعه نمی‌باشد، بلکه این اقتدارگرایی بیش از هر چیز در خدمت تداوم قدرت مطلقه رهبران این دولت است.

افزون بر این، باید در نظر داشت که در حالی که در مصر به‌طور منظم انتخابات برگزار می‌شود، انتخابات همیشه مدرک و گواه توسعه سیاسی نیست. اغلب، انتخابات به‌صورت ویتترین سیاسی وجود دارد و به‌صورت ابزاری هوشمندانه در کنترل نخبگان سیاسی است که به‌کار ایجاد دموکراسی تقلبی می‌آید. همچنین سیاست انتخاباتی می‌تواند آنچه را که یکی از ناظران «دموکراسی ضد لیبرال» می‌نامد، پدید آورد (Zakaria, 1997:22-43). ممکن است رویه‌های دموکراتیک وجود داشته باشد، اما محدودیت‌های قانون اساسی بر حکومت موجود نباشد و حاکمیت قانون و حقوق اساسی بشر همچون آزادی بیان، اجتماعات و مذهب در صحنه مشارکت دروغین قربانی گردند.

گفتار دوم: نخبگان سیاسی در مصر

کرک بی‌تی از جمله صاحب‌نظرانی است که معتقد است که برای درک سیاست در مصر باید بر ارزش‌ها و نظام باورهای نخبگان سیاسی مصر تمرکز کرد. به نظر وی، تا امروز توجه اندکی به جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک نخبگان مصر و قلمرو نبرد سیاسی-ایدئولوژیک معطوف شده است، در حالی که به جای آن تحلیل‌های بیشتر صاحب‌نظران یا بر اقتصاد و ساختار طبقاتی یا بر متغیرهای اقتصادی تأکید دارد (Beattie, 1994:2).

پس از انقلاب ۱۹۵۲ در مصر، عناصر جدید موقعیت‌های بالا را در سلسله مراتب سیاسی اشغال کردند که بازتاب تحولات پایه‌ای در نظام اجتماعی بود، اما عملکرد نظام سیاسی نسبت به الگوهای سنتی چندان تغییر نیافت. در واقع، جابجایی نخبگان سیاسی به‌صورت ناگهانی در ۱۹۵۲ اتفاق افتاد. نخبگان جدید از لحاظ خاستگاه اجتماعی، الگوها و تجربیات جامعه‌پذیری، تعهدات ارزشی و هنجارهای رفتاری و در واقع عملاً در هر شاخص قابل تصور، از نخبگان کهن متمایز بودند. با این

حال، همان‌طور که اخوی به بحث می‌پردازد، الگوهای سیاسی که از زمان ۱۹۵۲ مسلط شده است، به‌طور اساسی از الگوهای پیش از آن تفاوت چندانی ندارد (Akhavi, 1975:70-73). از آنجا که تهدیدات سازمان یافته جدی بسیاری در برابر قدرت عبدالناصر وجود داشت، حکومت وی با چالش‌های سیاسی در سراسر موجودیتش روبه‌رو بود، زیرا برنامه‌های انقلابی او مداوماً منافع موجود را تهدید می‌کرد. به موازاتی که اقتدارگرایی او به‌منظور ایستادگی در برابر این نوع چالش‌ها شدت می‌یافت، ناصر بخش‌هایی اساسی از حامیان خود در میان روشنفکران را از دست می‌داد. اینان از پوشش سرکوبی که انتقاد و نوآوری از پایین را خفه می‌کرد، خشمگین بودند. دموکراتیزاسیون تعمداً قربانی شد، زیرا تحکیم و حفظ قدرت برای نوسازی موفقیت‌آمیز ضروری تلقی می‌شد. از آنجا که عبدالناصر قادر بود نیروهای خود را تحکیم کند، به نوبه خود قادر به برقراری تحول از بالا نیز بود. هر چند آزادی‌های فردی اغلب با بی‌رحمی قربانی شد، ناصر به اندازه کافی تحول بنیادی پدید آورد که یک بنیان نوین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را برای جامعه مصر پدید آورد.

با شدت گرفتن دولت‌گرایی پس از انقلاب ۱۹۵۲، بیشتر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقریباً به‌طور کامل تحت سلطه دولت قرار گرفت و در زمان ناصر این روند به اوج خود رسید. اما روند خصوصی‌سازی و کاهش تصدی‌گری دولت به همراه گشایش فضای سیاسی از زمان انور سادات آغاز شد و نظام چندحزبی بار دیگر برقرار گشت. این روند در زمان مبارک نیز ادامه پیدا کرد، هر چند از میزان شتاب و گستردگی آن کاسته گردید. مصر در این خصوص با مشکل مقاومت بخشی از هیأت حاکمه با فرایند کاهش دولت‌گرایی روبه‌رو بوده است. دو جانشین ناصر، انور سادات و حسنی مبارک، از سبک رهبری ناصر فاصله گرفتند و بار دیگر حکومت پاتریمونیال سنتی را پدید آوردند. پس از این‌که سادات در می ۱۹۷۱ رئیس جمهور مصر شد، خود را در معرض فشار شدید داخلی و بین‌المللی یافت. با این حال توانست برای بیش از یک دهه خود را در قدرت نگه دارد. به‌خاطر فقدان کاریزمای ناصر، او توانست از راه توانایی درخشانش برای انجام حرکات هوشمندانه سیاسی در وقت مناسب به موفقیت برسد. در حالی که او جایی در بالای جناح‌های سیاسی سرگردان بود، معمولاً به مرکز صحنه می‌چسبید تا تصمیمات برجسته سیاسی را اعلام دارد، تصمیماتی که جهان را شگفت‌زده بر جای می‌گذاشت.

انور سادات به‌رغم فعالیت‌های برجسته‌اش در سیاست خارجی، یک رهبر پاتریمونیال سنتی در آشکارترین وجهش بود. در نخستین کتابش که در ۱۹۵۷ منتشر شد، انور سادات جمله‌ای را

نوشت که می‌تواند به‌عنوان تیتیر کلاسیک هر کتاب راهنما دربارهٔ حکومت پاتریمونیال باشد: «در مصر، همواره شخصیت‌ها مهم‌تر از برنامه‌های سیاسی بوده‌اند» (el-Sadat, 1957:27).

انورسادات با کشاندن خانواده و دوستانش به درون محور نظام سیاسی به همین ترتیب عمل کرد. در طی دوران ناصرزدایی^۱ سادات، بحث و مناظرهٔ آزادانه بیشتری نسبت به ۲۵ سال گذشته وجود داشت. اما هنوز بسیاری از موضوعات ممنوع بودند. انتقاد آشکار از رئیس‌جمهور، خانواده‌اش یا درستی سیاست‌های اصلی او تحمل نمی‌شد (Peretz, 1988:233-245).

مبارک که ماهیتاً محتاط است، تقریباً نخستین جملات علنیش این بود که هرگز قولی نخواهد داد که نمی‌تواند آن را برآورده سازد، هدفی قابل ستایش برای یک سیاستمدار، ولی هدفی که می‌تواند بهانه‌ای برای عدم فعالیت باشد (Hopwood, 1993:186). حسنی مبارک در اکتبر ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری مصر رسید. مبارک ۲۵ سال افسر نیروی هوایی و برای ۶ سال معاون رئیس‌جمهور وفادارسادات بود، و با شخص سادات و سیاست‌های وی پیوند نزدیکی داشت. مبارک در آغاز، آگاهانه از سبک آشکار پاتریمونیال سادات دوری ورزید. او درصدد حمله به فساد و مصالحه با نیروهای گوناگون اپوزیسیون برآمد. تحولات در رژیم و سیاست‌هایش در زمان مبارک، تدریجی و کمتر از روی خودنمایی بود. مهمترین تغییر در سبک کار بود. در حالی که سادات ولخرجانه دام‌های این منصب را نشان می‌داد و مخالفانش را در داخل و جهان عرب به چالش می‌گرفت، مبارک کم‌سر و صدا و نسبت به منتقدان مصالحه‌جو بود.

مبارک این نکته را ابراز داشت که او نه ناصر است و نه سادات، اما اینکه قصد او این است که چیزی میان این دو یا چیزی از آن خود باشد، هنوز محل بحث است. اساساً مبارک از اختیارات شگرفی برخوردار است، به‌ویژه بر اساس قوانین اضطراری موجود که پس از ترور سادات در ۱۹۸۱ تصویب شد. اما مبارک ترجیح داده است از آنها برای تغییر ترکیب نخبگان حاکم یا انجام تغییر جهت‌های مهم در نظام اجتماعی - اقتصادی در راستای خطوط تحولات سوسیالیستی ناصر یا سیاست انفتاح سادات استفاده نکند. رئیس‌جمهور مبارک میراثی پیچیده را از دوران ناصر و سادات به ارث برده است. این امر می‌تواند سعادت‌تی دوگانه را جلوه‌گر سازد؛ از یک سو، رشته‌ای از قوانین، نهادها و رویه‌ها را در اختیار وی قرار می‌دهد که به سود رئیس دولت مصر عمل می‌کنند. از سوی دیگر، این امر بار مسئولیت را برای نتیجهٔ سیاست‌های دولت که پیش از زمان او آغاز شد، بر دوش او قرار می‌داد. اگر وی آنها را تغییر نمی‌داد، به‌عنوان سیاست‌های خود او به‌شمار می‌رفت (Ayubi&Owen, 1989:1). مبارک از لحاظ شخصی

1- De-Nasserization

رئیس جمهوری توده‌پسند نیست، و برخلاف آرمان مصری‌ها یعنی رهبر به‌عنوان چهره‌ای پدرانیه مورد قضاوت قرار می‌گیرد و اغلب از او به‌خاطر فقدان ابتکار و اثرگذاری انتقاد می‌شود (Craig Harris, 199:6). رابرت اسپرینگر بر این باور است که فرهنگ سیاسی نخبگان مصر خود را وام‌دار تحلیل طبقاتی مبتنی بر اقتصاد نمی‌داند. این فرهنگ بیش از هر چیز به‌وسیله دولت تعیین و تعریف می‌شود. از این رو، دولت و نخبگان سیاسی مستقل هستند، یعنی به ساختار طبقاتی وابستگی ندارند. دیگر کارگزاران برجسته آن اغلب می‌توانند از قشرهای متمایز جامعه باشند، اما این امر اهمیت اقتصادی و سیاسی گروه‌های خانوادگی و خویشاوندی بزرگ را نشان می‌دهد که شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند که از آن نخبگان سیاسی دولتی اعضای خود را استخدام می‌کنند. خانواده‌ها و اتحادیه‌های خانواده‌ها هنوز آشکارا بر تعهد به سازمان‌های بزرگتر و غیرشخصی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در مصر مدرن رشد یافته‌اند، برتری دارند (Springborg, 1982:2). این رژیم مورد پشتیبانی بیشتر بخش‌های بورژوازی مصر است که برای شغل، حفاظت و حمایت به آن وابسته هستند و همچنین در اصلاحات اقتصادی کم‌سرعت منافعی دارند (Owen, 1994:193). به‌نظر نمی‌رسید که سبک رهبری مبارک احساساتی نیرومند را در میان جمعیت برانگیزد. پس از دوره دو رهبری که سیاست‌هایشان متفاوت بود، اما حضورشان در هر جایی از نزدیک احساس می‌شد به‌نظر می‌رسید این سبک برای جامعه‌ای مناسب است که تا آنجا که به جهت‌گیری آینده‌اش مربوط می‌شد، به سر دوراهی رسیده است (Ayubi & Owen, 1989:13). سبک شخصی کم‌سر و صدای مبارک، تمایل او به ملاقات و بحث با اپوزیسیون و گوش دادن به سخنان آنان و گشایش عمومی زندگی سیاسی که به‌وسیله آن در اواخر دهه ۱۹۸۰ مصر را به کشوری با کمترین میزان اقتدارگرایی در جهان عرب تبدیل کرد، خطرات خود را نیز داشت. آزادی سیاسی هیچ راه‌حلی را برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی بسیار پیچیده رو در روی این کشور مطرح نساخت. شکاف فزاینده میان ثروتمندان و تهیدستان، افزایش بسیار در جمعیت شهری، و فرسایش پایدار استانداردهای زندگی برای طبقات متوسط پایین و کارگر، زمینه‌های پیدایش مخالفت بودند (Peretz, 1988:233-245).

در میانه دهه ۱۹۹۰، مصر شاهد «ساداتی شدن» مبارک بود که سبک سیاسی رئیس جمهور پیشین را در پیش گرفت. بدین ترتیب، پاتریمونیالیسم سنتی شیوع پیدا می‌کند. هر چند مبارک یک خانواده گسترده ندارد، خانواده هسته‌ای او به‌شدت در سیاست و امور اقتصادی دخالت دارند. برای نمونه، دو پسر او، جمال و علاء، نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارند. از پسر جوان‌تر

او، جمال، اغلب به‌عنوان وارث مسلم احتمالی مبارک نام‌برده می‌شود. او که پیشتر یک بانک‌دار در لندن بود، هم اکنون رئیس شورای بازرگانان مصر- آمریکا می‌باشد. از نظر ابوریش، در عمل، مبارک بر ارتش، نیروهای امنیتی و حمایت سیاسی و اقتصادی غرب برای ماندن بر سر قدرت متکی است. سه منبع حمایت او برای مردم مصر پذیرفتنی نیست و در عمل، او چنان فاقد محبوبیت است که اغلب از برگماشتن یک معاون رئیس‌جمهور و جانشین برای خودش خودداری می‌ورزد، مبادا که صاحب این پست به جاذبه‌ای برای نارضایتی مردمی منجر شود. برخلاف دوران جمال عبدالناصر، حزب سیاسی‌ای که مبارک از آن برای توجیه و پی‌ریزی حکومت خود بهره می‌گیرد، یعنی حزب دموکراتیک ملی، هیچ پیروی در میان مردم ندارد. در ضمن، حزب مبارک در انتخابات به نتایجی دست پیدا می‌کند که هیچ کس آن را باور ندارد. این تاکتیک نتیجه معکوس به بار آورده و مخالفت‌های ناشی از آن مبارک را وادار کرده است تا بر شیوه‌های تند دیکتاتوری تکیه کند. تلاش‌های اخیر وی برای خفه کردن انتقاد فزاینده مطبوعات از شیوه‌های وی به وضع قوانین مطبوعات کاملاً غیردموکراتیک منجر شده است. مخالفت فزاینده با حکومت وی از سوی گروه‌های اسلامی سطحی از خشونت دولتی را علیه آنان پدید آورده که حتی در خاورمیانه بی‌سابقه بوده است. با کمال شگفتی، اسلام‌گرایان بدون محاکمه بازداشت و شکنجه می‌شوند، در دادگاه‌های نظامی محاکمه و شمار زیادی از آنان اعدام می‌گردند (Aburish, 1997:17).

معمولاً همین که اپوزیسیون قانونی و مباحثه آشکار مجاز شد، تقریباً پایانی برای درخواست‌های آزادی‌های بیشتر وجود ندارد. هدف نهایی آزادی برکناری انتخاباتی مردی است که دموکراسی بیشتر را فراهم آورده است. مبارک مایل به تأمل بر سر چنین امکانی نبود و همواره آماده محدود ساختن انتقاد صریح بوده است. منتقدان مبارک او را متهم می‌کنند که واقعاً از قدرت خود استفاده نمی‌کند؛ او این قدرت را بدون بهره‌برداری از آن به ارث برده است. او به خاطر انجام ندادن نیات خویش و تنها برای عمل کردن به‌عنوان داور میان نیروهای رقیب مقصر است که این فکر را پدید می‌آورد که وی هنوز در جستجوی یک جهت‌گیری مشخص می‌باشد. یک لطیفه تلخ درباره مبارک همیشه نقل می‌شود: «مبارک هیچ کار اشتباهی نکرده است. اما خوب، او اصلاً هیچ کاری نکرده است» (Hopwood, 1993:186-187). به همین خاطر، امروزه پنج دهه پس از کودتای ۱۹۵۲، آینده سیاسی و اقتصادی مصر به شدت نامشخص است. رژیم مبارک مورد چالش انواع بی‌شماری از نیروهای اسلامی و طرفدار دموکراسی قرار دارد و هیچ شرط‌بندی مطمئنی درباره اینکه در ده سال آینده اقتصاد سیاسی مصر چگونه خواهد بود،

نمی‌توان صورت داد. ناتوانی صاحب نظران از خواندن آینده مصر، یک کوتاهی قابل بخشش است. اما آشکارا فضای بسیاری برای تبیین گذشته دن‌کیشوتی مصر، طولانی بودن حکومت اقتدارگرایانه، و عواملی که به احتمال زیاد این حکومت را تداوم می‌بخشد یا تضعیف می‌کند وجود دارد. گهگاه دوستان و مخالفان هر دو اعتقاد دارند که مبارک بسیار محتاط است و بدون خوش‌بینی از او می‌خواهند تا قاطعیت بیشتری نشان بدهد. اما او در حوزه اقدام خودش بسیار محدود است. مبارک کشوری تلخ و دچار تفرقه را به ارث برد و پس از بیش از بیست و پنج سال حکومت، بسیاری از مشکلات حل نشده باقی مانده‌اند.

گفتار سوم: جهانی شدن و اقتصاد در مصر

در مصر، پس از تجربه کردن سیاست‌های اقتصادی سوسیالیستی ناصر، پس از مرگ وی با به قدرت رسیدن انور سادات در ۱۹۷۰، ماهیت اقتصاد مصر به شدت تغییر کرد. در واقع، ایوبی تا آنجا پیش می‌رود که بیان می‌دارد، «می‌توان گفت که از لحاظی مصر نخستین کشور عربی بود که «مادر آزادسازی عربی» به شمار می‌رود. دقیقاً به همان صورتی که مصر نخستین کشور عربی بود که یک بخش دولتی برجسته را حمایت می‌کرد، ... به نخستین کشوری تبدیل شد که آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی را از میانه دهه ۱۹۷۰ تجربه کرد» (Ayubi, 1995:339). سادات به‌عنوان بخشی از برنامه ناصرزدایی خود قصد داشت اقتصاد بیمار مصر را باز شکل دهد، به بدهی‌ها بپردازد و از اقتصاد سوسیالیستی از پیش برنامه‌ریزی شده که توسط ناصر و شورای فرماندهی انقلاب ایجاد شده بود، فاصله بگیرد. اقتصاد سوسیالیستی برنامه‌ریزی شده در زمان ناصر بدتر شده بود، که نمونه آن این واقعیت است که برنامه پنج ساله دوم (۵-۱۹۶۴) هیچ‌گاه تحقق نیافت. از جنبه‌ای می‌توان استدلال کرد که سادات امیدوار بود دور تازه‌ای از شکوفایی را برای کشور به ارمغان بیاورد. با وجود این، برنامه تجدید ساختار اقتصادی به نام افتتاح (سیاست درهای باز کشور) یا آزادسازی که در آوریل ۱۹۷۴ از سوی سادات اعلام شد کاملاً عجولانه و با تصورات نادرست بود. افزون بر این، افتتاح به همان اندازه که درباره سیاست بود به اقتصاد مربوط می‌شد، و هر چند سادات اعلام می‌داشت که اصلاحات اقتصادی با تحول سیاسی همراه می‌گردد، این اصلاحات تا حد زیادی تهی از محتوای سیاسی واقعی بودند و اقتدار اجرایی رئیس‌جمهور را دست نخورده می‌گذارند (Milton&Edwards, 2003:90).

این پرسش بسیار مطرح می‌شود که آیا آزادسازی به اقتصاد مصر سود رسانده است؟ در دهه ۱۹۷۰، تردیدی نبود که سیاست‌های مرتبط با افتتاح ثروت کشور را افزایش داد و به رشد

اقتصادی یاری رساند. برای نمونه، تولید ناخالص داخلی سرانه هر سال ۸-۹ درصد افزایش یافت. اما در دهه ۱۹۸۰، با روی کار آمدن جانشین سادات، حسنی مبارک، رشد کاهش یافت و بحران اقتصادی هنوز بر اقتصاد مستولی بود. مبارک تنها اصلاحات اقتصادی محدودی را پدید آورد و به موازاتی که بحران اقتصادی بدتر می‌شد، حکومت تدابیر ریاضت‌کشی دامنگسری را برای برخورد با مسائلی همچون بدهی خارجی که در میانه دهه ۱۹۸۰ به بیش از ۳۰ میلیارد دلار رسیده بود، برقرار ساخت. مشخص است که فرایند بهبود اقتصادی در مصر همواره به آهستگی صورت می‌گیرد، بدهکاری و وابستگی به واردات از خارج، حتی برای آذوغه اصلی، در بلند مدت کاهش می‌یابد یا حتی کاملاً محو خواهد شد. اما ایجاد ثروت در نتیجه آزادسازی به‌طور همگون گسترش نیافته است و پیدایش نخبگان ثروتمند تنها به افزایش تنش‌های اقتصادی و سیاسی در کشور منجر می‌شود. باید در نظر داشت که اصلاحات اقتصادی یک مسأله سیاسی انفجار برانگیز است. برای میلیون‌ها مصری نزدیک به خط فقر یا پایین‌تر از آن، عملاً هر گونه دستکاری برنامه‌های کمک حکومت تهدیدی برای بقاء می‌باشد. در ۱۹۷۷ شورش‌های جدی بر سر کاهش سوبسید نان روی داد، و چشم‌انداز بازگشت به این ناآرامی اغلب از سوی مقامات حکومت به‌عنوان دلیل احتیاط در سیاست‌های اصلاحات اقتصادی ذکر می‌شود (CraigHarris, 1999: 6).

نادر فرجانی بر این باور است که اگر در جهان عرب، ثروت تنها در اختیار نظام حکومتی نبود و جریان آزاد تبادل اطلاعات و کالا در دست جامعه نیز بود، آنگاه رفاه نسبی برای بیشتر اقشار جامعه فراهم می‌شد، نیروهای انسانی توسعه کیفی می‌یافتند و به‌دلیل نیاز جامعه و رقابت موجود، مراکز تحقیقاتی رشد و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای می‌یافتند. ولی از آنجا که دولت‌های عرب زمام کلیه امور را در اختیار دارند، اگر نظام سرمایه‌داری که اینک در کشورهای پیشرفته وجود دارد، در کشورهای عربی به اجراء درآید، به‌دلیل بسته بودن نظام اقتصادی-سیاسی، تنها گروه حاکم از این نظام تبادل سرمایه بهره می‌برد و در نتیجه شکاف فقیر و غنی در این جوامع بیشتر می‌شود که همین امر منجر به عمیق‌تر شدن حس سرخوردگی و ناتوانی در میان مردم خواهد شد (فرجانی، حمدی‌کنعان، آخرون، ۲۰۰۱: ۷۸). بنابراین از نظر فرجانی، مشکل تنها در انطباق نظام‌های سیاسی و اقتصادی اعراب با جهانی شدن و سرمایه‌داری است، و خود این روند مثبت تلقی می‌شود.

به‌رغم پیگیری سیاست درهای باز از زمان سادات (انفتاح) و کاهش دست‌کاری حکومت، بخش عمومی همچنان مسلط باقی می‌ماند. تقریباً همه مؤسسات بزرگ در مالکیت و اداره

حکومت هستند. بیشتر ابعاد تجارت خارجی در کنترل یا تنظیم نهادهای حکومتی است، و حکومت کالاهایی همچون محصول پنبه را از دانه تا بازاریابی در کنترل خود دارد. بخش خصوصی تولید صنعتی کوچک، کشاورزی، جهانگردی و تجارت داخلی را انجام می‌دهد. با این حال، تاریخ ملی‌سازی در مصر همچنان مانع از سرمایه‌گذاری خصوصی می‌شود. همچنین در حالی که رهبران مصر امیدوار بودند که سیاست‌های آزادسازی اقتصادی نقش بازار و سرمایه را در اقتصاد تقویت خواهد کرد، ابعاد اقتصادی این تحولات نمی‌توانست در انزوا صورت بپذیرد. یک نمونه آن تلاش مبارک برای متقاعد کردن بخش خصوصی به انجام سرمایه‌گذاری‌های مشخص در پروژه‌های عمومی جدید یا ساخت مدارس جدید می‌باشد. همان‌طور که یکی از مشاوران نزدیک مبارک، اسامه الباز، در مارس ۱۹۹۸ مطرح کرد: «ما سرمایه ملی را تشویق می‌کنیم، اما به آنها اجازه نمی‌دهیم کشور را اداره کنند» (His Cool, 1998:12-13).

در حالی که وضعیت کلی اقتصادی در مصر در سراسر دهه ۱۹۹۰ بهبود یافته است، تولید ناخالص داخلی سرانه از سوی بانک جهانی تنها ۱۰۴۰ دلار اعلام می‌شود و بیکاری ۱۳ درصد می‌باشد. فقر خزنده و نابرابری‌های جدید اجتماعی و اقتصادی که در نتیجه آزادسازی جزئی اقتصاد از راه انفتاح ایجاد شده است از راه فرایند محدود مداخلات (دلجویی) سیاسی حل نشده‌اند. برای نمونه، پیدایش نظام چندحزبی در مصر تأثیر اندکی بر تداوم ماهیت اقتدارگرایانه دولت داشته و به هیچ وجه آن را نسبت به شهروندان پاسخگوتر نساخته است. به جای آن، حس سرخوردگی افزایش می‌یابد و گرایش به حکومت اقتدارگرا به جای دموکراتیک تقویت می‌شود. اون استدلال می‌کند که احیای سیاست چندحزبی تا حد زیادی از بالا پدیدار شد، هر چند بخشی از سیاست یافتن شریکانی برای رژیم در طرحی لیبرال بود که در آن افراد و گروه‌هایی که فرض می‌شد از سیاست جدید اقتصادی انفتاح سود می‌بردند، گرد هم می‌آمدند (Owen, 2000:183-184).

به رغم فرایند جهانی شدن و پیروزی قاطع نظام اقتصادی بازار آزاد بر دیگر نظام‌های اقتصادی کمونیستی، سوسیالیستی و به‌طور کلی دیدگاه‌های دولت‌محور در اقتصاد، باید در نظر داشت که گذشته از همه چیز، فرایند آزادسازی اقتصادی شمشیری دولبه است که هم می‌تواند به تضعیف و یا تقویت دولت منجر شود. همان‌طور که ریچاردز و واترپوری اظهار می‌دارند: «پس به‌صورتی متناقض‌نما، می‌توان آزادسازی را تنها وسیله‌ای تلقی کرد که به کمک آن دولت می‌تواند بار دیگر کنترل بر اداره اقتصاد را به‌دست بگیرد. اما نامحتمل است که دولت در بیشتر جوامع خاورمیانه‌ای هیچ‌گاه بار دیگر از همان میزان خودمختاری برخوردار شود که در گذشته

نسبت به منافع و طبقات اصلی تشکیل دهنده جامعه مدنی برخوردار بود»
(Richards&Waterbury, 1990:428).

قصد فروش بخش‌هایی از بخش دولتی به سرمایه‌گذاران محلی تا دهه ۱۹۹۰ کاملاً محقق نشد و بسیار کند و با تأمل. دیدگاه‌های گوناگونی در این خصوص وجود دارد. برخی آن را به بی‌میلی سرمایه خصوصی مصر برای سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های تولیدی نسبت می‌دهند، دیگران آن را به تداوم مقاومت کارکنان بخش دولتی در برابر این گزینه. هر چند عنصری از حقیقت در هر دو هست، به نظر می‌رسد دلیل اصلی این است که دولت و بورژوازی بوروکراتیک آماده دست کشیدن از کارکردهای کنترلی و امتیازات ویژه‌ای که به وسیله بخش عظیم دولتی، اگر چه تغییر شکل یافته، به آنها ارائه می‌شد، نبود. همچنین، یک جناح بزرگ بورژوازی دولتی بیشتر به متحد کردن بخش دولتی با سرمایه بین‌المللی علاقه داشت تا به شکل‌دهی و تقویت پیوندها با سرمایه داخلی (Ibid,340-342).

به‌طور کلی، در خصوص تجربه آزادسازی اقتصادی در خاورمیانه می‌توان گفت که نخست، سیاست‌ها با هدف متأثر ساختن ساختار پایه‌ای یک اقتصاد رویدادی به شدت سیاسی است و نمی‌توان آنها را به آسانی از چارچوب کلی‌تر آنها جدا ساخت. این امر چه در موردی که با تلاش موازی برای آزادسازی سیاسی بیشتر همراه شود و چه در غیر آن مصداق دارد. هر چند آنچه که موجب تفاوت می‌شود این است که در جایی که تحولات سیاسی عقب‌تر از آن می‌مانند، تشخیص یک جهت‌گیری یگانه از تحول بسیار دشوارتر است و بدان صورت که برخی ادعا می‌کنند پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. همین وضعیت در کشورهای عربی وجود دارد که اصلاحات بیشتر به قصد تقویت موقعیت رژیم‌های کنونی صورت می‌گیرد تا ایجاد رابطه‌ای کاملاً نوین میان دولت، جامعه و اقتصاد (Owen, 2000:142-143).

در مورد مصر تاکنون سیاست‌های خصوصی‌سازی نتایج بسیار محدودی به بار آورده‌اند، زیرا مصر به خاطر دریافت کمک‌های اقتصادی بسیار زیاد از ایالات متحده و نیز تا حدی از اتحادیه اروپا، انگیزه چندانی برای پیگیری سیاست‌های اقتصادی مستقل برای دستیابی به توسعه اقتصادی ندارد. در این میان، داستان‌های مربوط به فساد اقتصادی هیأت حاکمه نیز فراوان است (Milton&Edwards, 2003:73).

گفتار چهارم: رابطه جامعه و دولت

به گفته یک روشنفکر عرب، در جهان عرب از جمله در مصر «دولت به معنی همه چیز است و تقریباً همه امکانات را در انحصار خود دارد، در حالی که جامعه معنای ناچیزی دارد» (Tibi, 1984:225). نویسندگان بسیاری هستند که باور دارند که شواهد تجربی برای نمونه در مورد مصر وجود دارد که این استدلال را تأیید می‌کنند که پیوند مهمی میان زایش جامعه مدنی و پیشبرد دموکراتیزاسیون وجود دارد. برای نمونه، در مصر از اوایل دهه ۱۹۷۰، آزادسازی اقتصادی توسط دولت از راه فرایند انفتاح به محصول فرعی ناخواسته رشد جامعه مدنی منجر شده است که به نوبه خود مقاومت در برابر امتیازات حکومت به برخی اشکال دموکراتیزاسیون را ناممکن ساخته است. از آن زمان، دولت مصر ترتیبی نداده است که کنترل خودش بر اقتصاد را رها سازد، با این حال تأثیر محدود آزادسازی آثار ژرفی بر صحنه سیاسی داشته است. در زمان رئیس جمهور مبارک، رژیم در جستجوی یک عمل موازنه‌گر میان فشار برای اصلاح نظام سیاسی، ایجاد کثرت‌گرایی و فضایی میان دولت و فرد برای شکوفایی جامعه مدنی و ترس ژرف در درون رژیم نسبت به واگذاری قدرت سیاسی به مردم یا انجمن‌های منتخب آنها برآمده است. آنچه که آنان نمی‌بینند بی‌میلی مردم برای شناسایی مشروعیت قدرت دولتی است که هم‌اکنون موجود است؛ حتی آنان مشروعیت کار انجمن‌های حرفه‌ای، صنف‌ها، اتاق‌های بازرگانی و انجمن‌های داوطلبانه را می‌پذیرند (Zubaida, 2009: 2-11).

به‌رغم اینکه مصر صاحب ذخایر نفتی عظیم نیست و به همین خاطر یک دولت رانتیه به‌شمار نمی‌رود، اصطلاح دولت شبه‌رانتیه در مورد آن تا حد زیادی صدق می‌کند. در واقع، گسترش منطق رانتیه به آن کشورهای منطقه که صاحب ذخایر نفتی هستند و از رانتهای برآمده از این منبع زندگی می‌کنند، محدود نمی‌شود. دولت‌های پیرامونی (به اصطلاح دولت‌های نیمه رانتیه) نیز مشخص گردیده‌اند، با این ادعا که در کشورهایی همچون اردن، سوریه، مصر و یمن رانت خارجی «زنجیره‌ای از رانتیه‌های درجه دوم» (Beblawi, 1990:79). ایجاد کرده است که به نوبه خود ماهیت دولت و سیاست، خط مشی حکومت و تقاضاها از شهروندان را متأثر ساخته است.

فرایند گسترش اندازه ماشین دولت و نقش دولت در اقتصاد و جامعه همان چیزی است که معمولاً با واژه دولت‌گرایی^۱ توصیف می‌شود. اغلب، دولت عربی شامل مصر از لحاظ گستردگی بیش از حد دولتی بیش از اندازه است؛ این امر به‌ویژه در خصوص رژیم‌های پوپولیستی که

1- Etatisme

می‌کوشند همزمان سیاست‌های توسعه‌گرا^۱ و رفاه‌گرا^۲ را دنبال کنند، صادق است. دولت عربی نتیجه رشد طبیعی تاریخ اجتماعی - اقتصادی یا سنت فرهنگی و فکری خویش نیست. این دولت دولتی بزرگ و تنومند است که اغلب باید به منظور حفظ خودش به زور خام متوسل شود، اما دولتی نیرومند نیست؛ زیرا نخست، به درجاتی فاقد قدرت زیربنایی است که دولت‌ها را قادر می‌سازد به‌طور کارآمد از راه ساز و کارهایی همچون مالیات‌گیری در جامعه نفوذ کنند؛ و دوم، فاقد هژمونی ایدئولوژیک (از نظر گرامشی) است که آن را قادر می‌سازد یک بلوک اجتماعی تاریخی را ایجاد کند که مشروعیت قشر حاکم را بپذیرد (Ayubi, 1995:3).

تداوم یک بخش دولتی بزرگ در کنار یک بخش خصوصی اساسی و در حال گسترش با یک ناحیه خاکستری بزرگ در میان این دو، یک سابقه سیاسی مناسب برای رژیم‌های اقتدارگرای پس از پوپولیستی می‌باشد: این بخش تقصیر مشکلات اقتصادی و مدیریتی را از دوش بخش دولتی برمی‌دارد، اما به خودمختاری کامل جامعه مدنی که مستلزم آزادسازی سیاسی راستین است، منجر نخواهد شد (Ibid, 406).

در حالی که در اثر فشارهای ناشی از فرایندهای جهانی شدن، انتظار بر این بوده است که بزرگی و توان بیش از حد دولت تا حدی به سود جامعه کاسته شود، چنین رویدادی تاکنون مشاهده نشده است. همین امر فضایی از نومییدی و بدبینی را در میان قشرهای تحصیل کرده جامعه مصری فراهم آورده است به گونه‌ای که خود گهگاه با شگفتی از این وضعیت امور یاد می‌کنند.

گفتار پنجم: پیامدهای جهانی شدن بر دولت و جامعه مصری

با آغاز دهه ۱۹۹۰ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در حالی که به‌نظر می‌رسید موج جهانی شدن چه از جنبه اقتصادی و چه از جنبه گذار به دموکراسی در کشورهای در حال توسعه به کشور مصر و کل جهان عرب می‌رسید، حمله عراق به کویت شرایط جدیدی را پدید آورد. در واقع، جنگ خلیج فارس در زمان گذار برای بیشتر دولت‌های عربی روی داد، در زمانی که آنان در حال پیشرفت به سوی آزادسازی اقتصادی بیشتر بودند که در برخی موارد با اصلاحات سیاسی نیز تکمیل می‌شد. در مصر، رژیم تصمیم گرفت تا از پاداش زمان جنگ خود -پیشنهاد بین‌المللی بخشودگی بخشی از بدهی‌ها در ازای اصلاحات اساسی بیشتر- به‌طور جدی‌تری برای ساختن اقتصاد دارای گرایش بازاری بیشتر استفاده کند. با این حال، به موازاتی که این برنامه بلندپروازانه در جریان بود، کشور رشته‌ای از حملات توسط مبارزان مذهبی را

1- Developmentalist

2- Welfarist

علیه جهانگردان خارجی تجربه کرد که به نظر می‌رسید هدفش از میان بردن یکی از منابع اصلی درآمد می‌باشد. رژیم با سرکوب شدیدی پاسخ داد که در طی زمان از دستگیری، شکنجه، و اعدام خود مبارزان تا آزار هواداران مفروض آنها در انجمن‌های حرفه‌ای و اخوان المسلمین گسترش پیدا کرد.

سرکوب مبارزه‌جویی مذهبی این نتیجه ناخوشایند را به دنبال داشت که به تقویت گرایش‌های اقتدارگرایانه از پیش سفت و سخت درون رژیم انجامید و هواداران حزب دموکراتیک ملی را به انحصار هر چه بیشتر و بیشتر، زندگی سیاسی کشور تشویق کرد. بدتر از آن، رژیم همهٔ سندیکاها و حرفه‌ای همانند کانون و کلا را بست و در همان حال به آزار هر یک از فعالان حقوق بشر کشور که توجه عمومی را به سوء استفاده از قدرت پلیس جلب می‌کرد، پرداخت. همان‌طور که یک خبرنگار رک‌گوی خارجی در آوریل ۱۹۹۹ بیان کرد، به نظر می‌رسید حکومت مبارک تصمیم گرفته است که بهترین راه برای پرهیز از فشار برای دموکراسی بیشتر نداشتن هر گونه دموکراسی می‌باشد. در اینجا به نظر می‌رسد که رژیم مبارک از این سخن آلکسی دو توکویل پیروی کرده است که «خطرناک‌ترین زمان برای یک حکومت بد لحظه‌ای است که دست به اصلاحات می‌زند. تنها سیاستی سخت‌مهرانه می‌تواند پادشاهی را قادر به حفظ تخت و تاجش نماید، که پس از مدتی دراز از حکومت جا برانه دست کشد و به اصلاح وضع اتباع خود بپردازد، شکوه و شکایتی که مدت‌ها به دلیل این که حل ناشدنی به نظر می‌رسید، تحمل می‌گردید در لحظه‌ای که امکان از میان برداشتنش در ذهن مردم متصور می‌گردد، تحمل‌ناپذیر به نظر می‌رسد» (توکویل، ۱۳۶۲: ۱۷۷). از این‌رو، در زمانی که مبارزان، ترک مخالفت مسلحانه را در بهار ۱۹۹۹ اعلام داشتند، اقتدارگرایی دوباره پا گرفته رژیم آن چنان نیرومند و ریشه‌دار شده بود که دیگر با توسل به خطرات ناشی از خشونت مذهبی به توجیه نیاز نداشت. به‌طور کلی، در مصر، رژیم اقتدارگرا و هواداران نخبهٔ آن مدیریت فرایند گذار اقتصادی را تنها با اپوزیسیون صوری و نظام بسیار کنترل شدهٔ نمایندگی پارلمانی آسان‌تر یافته‌اند (Owen, 2000:105-106).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در حالی که روند کلی حرکت کشورهای در حال توسعه در دیگر مناطق در حال توسعه جهان به سوی دموکراتیک شدن و گسترش آزادی‌های مدنی در نتیجه جهانی شدن حقوق بشر و برتری سبک حکومت دموکراتیک نسبت به همه دیگر سبک‌های حکومتی بوده است، آنچه در مصر در دهه ۱۹۹۰ و هم‌اکنون در دهه ۲۰۰۰ روی می‌دهد، حرکتی برخلاف روند جهانی دموکراتیک شدن را نشان می‌دهد. مطمئناً این روند صرفاً

بدین خاطر انجام گرفته است که نظام سیاسی مصر تا حد زیادی کنترل خود را بر رسانه‌های همگانی، نظام اقتصادی و دانشگاه‌ها حفظ کرده است و بدین ترتیب قادر بوده از پیامدهای فرایند جهانی شدن در حوزه دموکراتیک شدن خود را برکنار بدارد. هر چند همان‌طور که پیشتر گفته شد، این کار بدون هزینه نبوده است.

به نظر برخی از صاحب‌نظران، مصر پیش‌تاز گذار به دموکراسی در جهان عرب بوده است. اما تداوم قوانین اضطراری که فعالیت‌های اپوزیسیون را در طی مبارزات انتخاباتی محدود می‌کرد، به اختلافاتی با حکومت و تحریم انتخابات توسط بسیاری از احزاب بزرگ سیاسی منجر شده است (Ayubi, 1995: 415-417). هم‌اکنون مشکلاتی که مصری‌ها با آن روبه‌رو هستند با بسیاری از دیگر کشورهای در حال توسعه مشترک است: فشارهای جمعیت، منابع محدود، تکیه بر کمک اقتصادی بین‌المللی، چالش‌های پدید آمده در برابر شیوه‌های زندگی سنتی، و اپوزیسیون سیاسی پر سر و صدا اما سازمان نیافته. همانند دیگر مردمان، مصری‌ها همچنان در جستجوی وسایل برخورد با نوسازی و سکولار شدن زندگیشان و شیوه‌هایی برای تأیید دوباره هویت فرهنگی، مذهبی و سیاسی خودشان هستند. ساختار اجتماعی مصر نیز بر ارزش‌های مذهبی سخت ننگه داشته شده و پیوندهای نیرومند خانوادگی متکی است. فرهنگ مصر با تأکیدش بر برآورده ساختن نقش اجتماعی مشخص فرد به جای رشد استعداد فردی یا ارضای اهداف و آرزوهای شخصی، به دنبال رفاه گروه به ویژه خانواده می‌باشد (Craig Harris, 1999: 2).

نکته قابل ملاحظه این است که چگونه نظام سیاسی مصر در طی سالیان بسیار به‌رغم مشکلات متعدد و فزاینده، باثبات مانده است. دلایل این امر متعدد است. یک دلیل فرهنگ سیاسی است که هم بوروکراتیک و به شیوه خود قانونی است، یک ماشین سیاسی - امنیتی که اندازه و پیچیدگی بسیاری یافته است، و - به‌ویژه از زمان مبارک - جمعیتی که بیش از رهبر خود مطمئن نیست که به کجا می‌خواهد برود. پس از زندگی کردن در نمای ظاهری سوسیالیسم (در زمان ناصر) و سرمایه‌داری (در زمان سادات) که هیچ یک تحقق نیافت، هیچ کس مطمئن نیست که بعداً به کجا برود (Ibid, 34) بنابراین تا حدی ثبات تابعی از ماندگرای و فقدان متصور جایگزین‌ها می‌باشد. ژرف‌تر از این، این وضعیت ایستا - اما پیچیده - را می‌توان به ماهیت نامشخص پایگاه اجتماعی دولتی نسبت داد که نتایج ترکیبی سیاست‌های ناصریستی و ساداتیستی را منعکس می‌سازد. در حالی که بورژوازی دولتی دوره سوسیالیستی ناصر هنوز کنترل ماشین حکومت و بخش بزرگی از اقتصاد ملی را در کنترل دارد، بورژوازی تجاری دوره

انفتاح (درهای باز) سادات کنترل اقتصاد موازی امور مالی و تجارت را بر عهده دارد. روابط میان این دو بخش پیچیده است، زیرا هر چند سیاست اعلام شده رژیم آزادسازی اقتصادی است، این امر اغلب در تقابل با منافع بخش‌های مهمی از هیأت حاکمه بوروکراتیک قرار می‌گیرد. هر چند چندین رابطه نمادین میان بخش‌هایی از بورژوازی دولتی و عناصری از بورژوازی تجاری گسترش یافته است، این دو، به هیچ وجه در اتحاد مستمر با یکدیگر قرار ندارند. از آنجا که رهبری سیاسی می‌کوشد تا نقش داور را میان منافع و سیاست‌های گهگاه متعارض این دو جناح طبقه متوسط بازی کند، عناصری از ابهام، سردرگمی و تناقض اغلب در درون سیاست‌های اعلام شده رژیم ظاهر می‌شود که به اقدام کند و غیرقطعی و نقض سیاست‌ها منجر می‌شود. یک ضعف ذاتی در این نظام دولت تناقض نهایی است که میان جهت‌گیری‌های دولتگرا و پوپولیستی و جناح‌های مخالف رژیم که خواهان ترکیب آنها می‌باشند، ظاهر شده است: توسعه در برابر رفاه؛ تولید در برابر توزیع.

برخلاف پیش‌بینی‌های متداول، در مصر در دهه ۱۹۹۰، پیوندهای میان حکومت و کسب و کار به جای کاهش یافتن، تقویت شد و نسخه مصری «سرمایه‌داری رفقا» را پدید آورد که در آن رقابت خفه شد و کارآفرینان دارای ارتباط‌های نزدیک با رژیم قادر به کسب بیشتر قراردادهای مهم و هنگام لزوم شکستن محدودیت‌های قانونی نیز شدند. با توجه به فقدان پیشرفت واقعی در راستای کثرت‌گرایی سیاسی بیشتر در دهه ۱۹۹۰، نگرانی نخبگان بر دامنه‌ای کاملاً محدود از مسائل مهم متمرکز شد که برجسته‌تر از همه جاشینی رئیس‌جمهور، دستکاری انتخابات، کنترل اطلاعات و فعالیت‌های سازمان‌های غیرحکومتی، سازمان‌های حقوق بشری و گروه‌های مذهبی بود (Owen, 2000:243-245).

در واقع، در نگاهی کلی‌تر می‌توان دریافت که نظام حکومتی مصر در دوره‌ای از گذار به سر می‌برد که از جمله مشخصه آن شماری از تناقضات می‌باشد. در حالی که اصولاً سیاست آزادسازی اقتصادی و سیاسی به پیش برده می‌شود، منصب ریاست جمهوری به صورت مسلط باقی می‌ماند، حتی در امور اقتصادی. اندازه مؤسسات عمومی به ویژه از لحاظ اشتغال همچنان رشد پیدا می‌کند (در زمانی که نقش بخش دولتی رو به کاهش است) و بوروکراسی هیچ نشانه‌ای از ترک محدودیت‌ها و مزیقه‌هایشان نشان نمی‌دهد. علاوه بر این، کارکردهای کنترلی حکومت همچنان به صورتی بی‌واسطه‌تر احساس می‌شود تا کارکرد توسعه‌ای و رفاه‌مورد پشتیبانی آن. یا آن طور که برخی مطرح می‌سازند، در جایی که بسیار کم به حکومت نیاز است،

وجود آن بسیار زیاد است، و در جایی که نیاز به حکومت بسیار زیاد می‌باشد، وجود آن ناچیز است (Ayubi, 1989: 1-2).

مشکلات اقتصادی و اقتدارگرایی سیاسی دو تجربه گسترده مصری‌ها است که در دوران سلطنت و جمهوری مشترک می‌باشد. هم‌اکنون به رژیم‌های پس از سلطنتی - در واقع نظامی - در خاورمیانه به‌عنوان «سلطنت‌های غیرموروثی» اشاره می‌شود که عراق در زمان صدام، لیبی در زمان قذافی، و سوریه در زمان حافظ اسد در این دسته‌بندی می‌گنجد. همین توصیف هنوز می‌تواند تحول و تداوم در مصر را به تصویر کشد و توصیف کند.

پرسشی که در خصوص نظام سیاسی و به‌ویژه انتخاباتی مصر - که در آن همواره اکثریت چشمگیر کرسی‌های مجلس در اختیار حزب دموکراتیک ملی قرار می‌گیرد - پدید می‌آید این است که منطبق رژیم برای تداوم به‌کارگیری این نظام نمایندگی آشکارا غیرمنصفانه چیست. یک پاسخ روشن این است که این نظام به تأمین مقادیر عظیم کمک دریافتی از ایالات متحده و به میزانی کمتر از اروپا یاری می‌رساند. هم‌اکنون مشاهده می‌شود که نظام‌های مشابه که در آنها حزب حکومتی از شکست در انتخابات مصون است، در بسیاری از دیگر بخش‌های جهان وجود دارد و موضوع بررسی همیشگی بوده‌اند. بر طبق نظر گای هرمت، آنچه که «انتخابات بدون حق انتخاب» خوانده شده است، مورد استفاده گسترده رژیم‌ها برای بسیج افکار عمومی و فراهم کردن مشروعیت بیشتر برای خودشان قرار می‌گیرد (Hemet&Rose, 1987: 5-16).

همچنین این انتخابات فرصتی را برای رهبر حزب حکومتی فراهم می‌آورد تا هوادارانش را با بیرون گذاردن آنها از فهرست انتخاباتی بدون نیاز به تصفیه‌های مکرر و شاید خجالت‌آور منضبط سازد. نتیجه کار یک نظام انتخاباتی کنترل شده به جای انتخابات آزاد است و در مورد مصر، روندی از آنچه که کینکل آن را «آزادی‌زدایی»^۱ خوانده است، بی‌آنکه پایان روشنی را بتوان برای آن پیش‌بینی کرد (Owen, 2000: 153-155).

مباحث مربوط به چشم‌اندازها برای گسترش آزادی در جهان عرب اغلب به مصر به‌عنوان کاندیدای برجسته اصلاحات سیاسی تدریجی اشاره می‌کنند. سطح توسعه متوسط اقتصادی، صف گسترده سازمان‌های غیرحکومتی، و نظام چندحزبی آن همگی به‌نظر می‌رسند از آینده‌ای دموکراتیک جانبداری می‌کنند. خود رئیس‌جمهور حسنی مبارک اخیراً ادعا کرد که مصر از همه انواع دموکراسی برخوردار است. اما حقیقت موضوع این است که مشارکت و کثرت‌گرایی هم‌اکنون در سطحی پایین‌تر از هر زمان دیگری از هنگام رسیدن مبارک به ریاست جمهوری

1- De-liberalization

است. پس از دوره‌ای ناپایدار از گشایش سیاسی در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، رژیم به‌طور فزاینده‌ای فرصت‌ها برای توزیع قدرت فراتر از رئیس‌جمهور را محدود ساخته چه رسد به اینکه جایگزینی واقعی قدرت را انجام دهد (Brownlee, 2002:6). حتی در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۶ که برای نخستین بار با حضور چند کاندیدا برگزار شد، کسی در پیروز شدن دوباره مبارک تردیدی نداشت و به همین خاطر سطح مشارکت مردم بسیار پایین بود. پس از انتخابات نیز مبارک رقیب اصلی خود، ایمن النور، را که به انتقاداتی از وی پرداخته بود به بهانه‌های واهی به زندان افکند.

وضعیت کنونی مصر در حالی پدید آمده است که بیش از اینکه بتوان آن را به عوامل ساختاری ماندگار در این کشور نسبت داد، باید آن را نتیجه گزینه‌هایی دانست که رهبران مصر برگزیده‌اند. به همین جهت، کرک بیتی بر این باور است که بازیگران دولتی مستقل آزادی عمل چشم‌گیری در انتخاب گزینه‌های توسعه دارند. در مصر، قدرت تک تک افراد شگرف بوده است. انگاره اسلامی سنتی اقتدار، مکتب اقتدارگرایی و محیط‌های خانوادگی، تصاویر زنده از سنت فرعونی همه این عوامل یک فرهنگ سیاسی ایجاد کرده است که در آن قدرت عظیم رئیس‌جمهور از سوی بسیاری از شهروندان به آسانی پذیرفته می‌شود. نبود نظارت‌های نهادی بر قدرت رئیس‌جمهور نیز کنترل رهبر بر سرنوشت ملت را افزایش داده است (Bettie, 1994:5). به‌رغم داشتن این قدرت شگرف، رهبران مصر از آن برای دستیابی به توسعه سیاسی و هموار کردن راه برای توسعه اقتصادی واقعی بهره‌برداری نکرده‌اند.

مطمئناً در چنین وضعیتی نخبگان توسعه و تحول را آغاز نمی‌کنند. چون نتیجه آن ناامنی بیشتر و عدم قطعیت است. در مصر هم اینکه مبارک به هیچ کار خاصی دست نمی‌زند و برنامه توسعه مشخصی را دنبال نمی‌کند، بیش از هر چیز به‌خاطر احساس ناامنی از موقعیت خود در نتیجه نداشتن مشروعیت سیاسی است. همچنین حکومت حسنی مبارک، به‌خاطر تهدید احیاء‌گری اسلامی و فقر و فساد فزاینده، در طی زمان خودکامه‌تر شده و حقوق بشر قربانی کنترل مرکزی گشته است. البته حسنی مبارک با درک اینکه همین سبک حکومت در زمان پس از وی تداوم نخواهد داشت، اصلاحات اندک و آهسته‌ای را آغاز کرده است.

البته تصور می‌شود که مصر به خاطر نیاز به منابع مالی بین‌المللی امکان بیشتری برای دموکراتیزاسیون تحمیلی از بیرون دارد. در مصر، جاذبه دموکراسی (هر چند در عمل به‌صورت محدود) مشروعیت بین‌المللی و داخلی رژیم مبارک را تقویت می‌کند. تا آنجا که به مشروعیت

بین‌المللی مربوط می‌شود، رئیس‌جمهور و کنگره آمریکا آسان‌تر می‌توانند کمک‌های خود را ارائه کنند (Owen, 2000: 190). این در حالی است که از دموکراتیزاسیون راستین چندان نشانی نمی‌توان یافت. به همین دلیل، راجر اون از نوسازی اقتدارگرایی در مصر سخن می‌گوید. از نظر وی، به طرز معقول می‌توان فرض کرد که آینده دموکراسی مصر بسیار به نظام مدیریت اقتصادی بستگی دارد و اینکه آیا به توسعه یک اقتصاد سرمایه‌دارانه‌تر منجر می‌شود که با قواعد و چارچوب قانونی برای دفاع از فعالیت خصوصی و شرکتی تکمیل شود. زیرا تاریخ نشان می‌دهد که این بهترین تشویق برای فعالیت سیاسی کثرت‌گراست. همچنین باید تأکید از جایگزینی واردات به ارتقاء صادرات تغییر بیابد. این همان نمونه ترکیه است که همچنین حاکی از آن است که شکل مشابهی از پیوند با اتحادیه اروپا انرژی شگرفی در همان جهت به مصر می‌بخشد (Ibid, 197).

رئیس‌جمهور مبارک وارث میراث سیاسی سنگین و از بسیاری جهات دشواری است، اما او، اگر که مایل باشد، از قدرت تغییر دادن آن میراث در برخی حوزه‌ها برخوردار است. هر چند ممکن است برخورد با حوزه‌های اقتصاد و سیاست خارجی به گونه‌ای خاص دشوار باشد، دست کم حوزه دموکراتیزاسیون تا حد زیادی در اختیار رژیم است (Ayubi, 1989: 17). امیدواری‌های زیادی بود که رئیس‌جمهور مبارک از اختیارات چشم‌گیر قانونی و سیاسی خود برای پیشبرد فرایند دموکراتیزاسیون حتی بیشتر و در مقیاسی بسیار گسترده‌تر استفاده خواهد کرد. اما این امیدواری‌ها در طی بیش از ۲۷ سال حکومت مبارک متحقق نشد. تنها راه پیشگیری از تبدیل وضعیت دشوار اقتصادی به انفجار سیاسی وارد کردن هر چه نزدیک‌تر مردم در مشکلات در فرایند تلاش برای حل آنهاست. به سخن دیگر، تا زمانی که مشکلات فزاینده اجتماعی-اقتصادی را بتوان حل کرد، دموکراتیزاسیون تنها خروجی ممکن برای پرهیز از بحرانی جدی باقی خواهد ماند. بر خلاف حوزه اقتصاد، حوزه دموکراتیزاسیون کاملاً باز است و بنابراین بخت‌هایی خوب از موفقیت را ارائه می‌دهد. شاید وضعیت هند دموکراتیک با مشکلات اقتصادی بسیار ولی مردم نسبتاً راضی از حکومت و دارای ثبات سیاسی الگوی مناسبی برای مصر به‌شمار می‌رود.

به‌طور کلی، وضعیت اجتماعی در مصر هیچ دلیلی برای خوش‌بینی به‌دست نمی‌دهد. نشانه‌هایی هست که انتظارات مردمی از دولت پدرسالارانه در حال تضعیف است. آنچه امروز وجود ندارد حسی از جهت‌یابی است. بدون سیاست‌هایی که این حس جهت‌یابی را به مصریان بازگرداند و احساسات غرور ملی، فرهنگی و مذهبی را به‌صورت برنامه‌های توسعه کانالیزه کند،

هر گونه تلاش مقامات برای تسخیر تخیل مصریان و حتی حکومت بر کشور کاری دشوار و پردردسر خواهد بود (Wahba, 1988:29). البته این در صورتی است که تحولی در ماهیت نخبگان سیاسی این کشور پدید نیاید و یا اینکه جانشینان مبارک نیز همچنان مایل به تداوم سبک حکومتی وی باشند.

نتیجه گیری

در مصر به رغم تغییر رژیم‌ها و حاکمان از پادشاهی به رژیم انقلابی ناصر و سپس به سادات و مبارک، تداوم ساختارها و افکار اقتدارگرایانه را می‌توان مشاهده کرد. ظاهراً این اندیشه‌ها بیش از رژیم‌ها عمر می‌کنند و کرده‌اند. در مصر کنونی نخبگان سیاسی بیشتر پرورش یافته مراکز آموزشی نظامی هستند و از این رو به رغم متعهد بودن به نوسازی از نظر جنبه‌های مادی و ملموس آن در بعد اقتصادی و تکنولوژیک، نسبت به ارزش‌های دموکراتیک بیگانه هستند. پس از سادات، مبارک عملاً از دست زدن به هر گونه برنامه جدی برای توسعه اقتصادی و سیاسی خودداری ورزید و بدین ترتیب نظام سیاسی با بلاتکلیفی و رکود کامل روبه‌رو است. البته نیاز به تغییر سبک حکومت و رهبری پس از مبارک موجب شده که اصلاحاتی بسیار کند و تدریجی برای دوری گزیدن از سبک حکومت اقتدارگرا در این کشور صورت گیرد.

در مصر سیاست نوسازی ظاهری رهبران مصر برای مردم جذابیتی ندارد و بخش بزرگ سنتی با رویکرد بین‌المللی این کشور همزمان با نداشتن هر گونه اراده‌ای جدی برای حاکم کردن سبک‌های حکومتی غربی یعنی دموکراسی موافق نیست. در مصر سادات که جانشین ناصر شد، پس از چند مدت تمایل خود را به فاصله گرفتن کامل از سنت حکومتی ناصر نشان داد. وی به جای سیاست‌های سوسیالیستی زمان ناصر که عملاً سود چندانی برای اقتصاد بیمار مصر نداشت، به گشایش فضای سیاسی و اقتصادی دست زد و تشکیل و فعالیت احزاب را آزاد اعلام کرد. با این حال، سادات هنوز آمادگی آن را نداشت که روند اصلاحات را تا به آنجا به پیش ببرد که قدرت مسلط خود وی مورد تهدید قرار گیرد. به همین خاطر در حالی که وی به پیشرفت‌هایی در زمینه سیاسی و اقتصادی دست یافته بود، در سال‌های واپسین حکومت خود بار دیگر به سنت حکومت اقتدارگرا بازگشت و بدین ترتیب بسیاری از دستاوردهای حکومتش در سال‌های پیش از آن را خنثی ساخت. سرنوشتی که سادات پیدا کرد ناخرسندی مردم را از سیاست‌های وی و سبک حکومتی اقتدارگرایانه‌اش به اثبات رساند.

در زمان جانشین سادات، حسنی مبارک، تحول چندانی در خصوص اقتصاد، فرهنگ و سیاست صورت نپذیرفت. زیرا مبارک که خود را وارث ناصر و سادات هر دو می‌دانست، تلاش کرد به مصالحه‌ای میان این دو چهره سیاسی بپردازد. اما آشتی‌ناپذیر نبودن دیدگاه‌های این دو رهبر و انفعال بیش از حد مبارک موجب شد که مصر بیش از هر زمان دیگری دچار سردرگمی و از دست دادن جهت حرکت گردد. مبارک که برخلاف دو رهبر پیشین مهمترین هدف خود را حفظ و تداوم قدرتش قرار داده است، نه ایجاد هر گونه تحولی در جامعه، با خودداری از دست زدن به هر گونه کار بزرگ و گرفتن تصمیماتی اساسی مصر را به دوره‌ای از رکود و ایستایی وارد ساخته است. زیرا حفظ امنیت شخصی این رهبر برای او مهمتر از توسعه‌یافتگی کشورش است. این در حالی است که در نتیجه فشارهای ناشی از فرایند جهانی شدن که رهبران مصر تلاش کرده‌اند تا سر حد امکان از آن بگریزند، جامعه مصر نیازمند تصمیماتی جدی است تا در جهان پرآشوب کنونی بتواند راهی درست را برای توسعه‌یافتگی برگزیند.

از آنجا که به نظر می‌رسد مبارک به این نتیجه رسیده است که حتی اگر بدون مشکل خاصی پسرش، جمال، بتواند جانشین وی شود، برخورد با چالش‌های پیش روی او با تداوم سبک حکومتی مبارک امکان‌پذیر نیست، اصلاحاتی آغاز شده است. مهمترین این تحولات لغو وضعیت فوق‌العاده در کشور است که از زمان ترور سادات در ۱۹۸۱ در این کشور برقرار بود. این وضعیت موجب می‌شد که حکومت به آسانی بتواند به سرکوب مخالفان بپردازد و آزادی‌های مدنی و سیاسی را به حالت تعلیق درآورد. در همین حال، حکومت وعده داده است که اصلاحات بیشتری را به اجرا بگذارد. همچنین با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری با چند کاندیدا و دست زدن به اصلاحاتی کوچک، مصر با سرعتی بسیار پایین در جهت آزادسازی نظام سیاسی حرکت می‌کند. مصر در مهمترین اتحادیه بین‌المللی که حضور دارد، اتحادیه عرب است. این حضور انگیزه‌ای برای انجام اصلاحات فراهم نمی‌آورد؛ زیرا تمامی ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب غیردموکراتیک هستند و به درجات گوناگون دچار اقتدارگرایی می‌باشند. پیوند بین‌المللی مصر با ایالات متحده نیز چنین انگیزه‌ای را فراهم نمی‌آورد، زیرا ایالات متحده از ترس قدرت یافتن اسلام‌گرایان ضدآمریکایی در مصر پافشاری خاصی برای دموکراتیک شدن مصر ندارد.

به‌طور کلی، در مصر، چرخش نخبگان در کمترین میزان است، یا چندان ژرف و واقعی نیست، و یا اگر هم تحولی صورت بگیرد، اعتماد عمومی نسبت به رویداد تحول راستین وجود ندارد؛ زیرا هیچ چیزی به اندازه تغییر چهره‌های سیاسی نمی‌تواند نشانگر رویداد تحولی راستین

در سیاست‌های اصلی، گرایش‌ها و برنامه‌های یک نظام سیاسی باشد. موروثی شدن ریاست جمهوری در مصر و دست به دست شدن مناصب سیاسی در میان شمار اندکی از افراد بدون ورود نخبگانی جدید، چشم‌انداز تحولی راستین در راستای بازتر شدن نظام سیاسی و جذب نخبگان دموکراتیک را کم‌رنگ می‌سازد.

پاسخ‌های مشکلات مصر هر چه باشد، توسعه آینده مصر چالشی را پدید می‌آورد که در نهایت با توانایی و خردمندی رهبران آن حل و فصل خواهد شد. تلاش‌های پیش‌تازانه صاحب‌نظران عادی و مارکسیست مدل‌های توسعه خطی را ارائه می‌کرد که ظهور یک مصر لیبرال دموکراتیک یا سوسیالیست تک‌حزبی را پیش‌بینی می‌کرد. این پیش‌بینی‌ها به‌خاطر استراتژی توسعه زیگ‌زاگی و ماندن حاکمان اقتدارگرای مصر بر سر قدرت متوقف شد. هم‌اکنون نیز چشم‌انداز توسعه سیاسی و نیز اقتصادی در مصر به‌خاطر ماهیت به‌شدت محافظه‌کارانه نخبگان سیاسی این کشور به‌ویژه شخص حسنی مبارک بسیار کم‌رنگ می‌باشد.

بدین ترتیب، در حالی که عموماً تصور بر این است که فرایند جهانی تأثیرات شگرفی بر رابطه دولت و جامعه از جنبه قدرت یافتن هر چه بیشتر جامعه و در مقابل کاسته شدن از حجم، بزرگی و قدرت تأثیرگذاری دولت بر جامعه بر جای خواهد گذاشت، این امر تا حد زیادی در مورد رابطه دولت-جامعه در مصر تحقق نیافته است. دلایل این امر همان طور که بررسی شد، اساساً در مقاومت ساختار دولت و نخبگان سیاسی مصر در برابر پیامدهای دموکراتیک شدن و خصوصی‌سازی در این کشور ریشه دارد و به نظر نمی‌رسد در کوتاه‌مدت تغییر چشم‌گیری در این وضعیت امور صورت پذیرد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

دو توکویل، آکسی (۱۳۶۲). انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر نقره.

ب) منابع عربی

فرجانی، نادر، حمدی‌کنعان، طاهر، آخرون (۲۰۰۱). هموم اقتصادی عربیه: النفط - التنمية - التكامل - العومله، بیروت: مرکز دراسات وحده العربیه.

ج) منابع انگلیسی

- Abboushi, W.F. (1971). **Political Systems of the Middle East in the 20th Century**. New York: Dodd, Mead & Company.
- Aburish, K.S. (1997). **A Brutal Friendship: The West and the Arab Elite**. New York: St. Martin's Press.
- Aburish, K.S. (1997). **The West and the Arab Elite**. New York: St. Martin's Press.
- Akhavi, S. (1975). "Egypt: Neo-Patrimonial Elite", in Frank Tachau (ed.), **Political Elites and Political Development in the Middle East**. Cambridge: Schenkman Publishing Company.
- Ayubi, N. (1989). "Government and the State in Egypt Today", in C.S. Tripp and R. Owen (eds.), **Egypt Under Mubarak**. London: Rutledge.
- (1995). **Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East**. London: I.B. Tauris.
- Beattie, J. (1994). **Egypt During the Nasser Years; Ideology, Politics, and Civil Society**. Boulder: Westview Press.
- Beblawi, H. (1990). "The Rentier State in the Arab World," in G. Luciani (ed.), **The Arab State**. London: Rutledge.
- Binder, L. (1978). **In a Moment of Enthusiasm: Political Power and the Second Stratum in Egypt**. Chicago: University of Chicago Press.
- Bill, A. James, Springborg, R. (2000). **Politics in the Middle East**. London: Longman.
- Brownlee, Jason (2002). "The Decline of Pluralism in Mubarak's Egypt," **Journal of Democracy**, Vol. 13, No. 4, (October).
- Fahmy, S.N. (2002). **The Politics of Egypt: State-Society Relationship**. London: Rutledge Curzon.
- Graig, H. (1957). "Introduction" in Graig, H. (ed.), **Revolt on the Nile**. New York: John Day Co.
- Hemet, G.R. and et al., (1987). **Elections Without Choices**. London and Basingstoke: Macmillan.
- Held, C. (1989). **Middle East Patterns**. Boulder: West view Press.
- Hiro, D. (1982). **Inside the Middle East. London and Henley: Rutledge & Kegan Paul**.
- Hopwood, D. (1993). **Egypt: Politics and Society 1945-1990**. London: Rutledge.
- <http://www.polity.co.uk/global/globcp.htm> (2002). Globalization: Entry for Oxford Companion to Politics.
- Milton-Edwards, B. (2003). **Contemporary Politics in the Middle East**. Mass., Cambridge: Polity Press.
- Owen, R. (2000). **State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East**. London: Rutledge. Owen, Roger. Socio-Economic change and Political Mobilization: The Case of Egypt, in G. salame(ed). ?

- Peretz, D. (1988). **The Middle East Today**. New York: Peger.
- Quandt, B.W. (1970). **The Comparative Study of Political Elites**. London: Sage publications.
- Richards, A., Waterbury, J. (1990). **A Political Economy of the Middle East**. Boulder: West view.
- Shukrallah, Hani (1989). ".Political Crisis and Political Conflict in Post-1967 Egypt", in Charles S. Tripp and Roger Owen (eds.). **Egypt under Mubarak**. London: Rutledge.
- Springborg, Family (1982). **Power and Politics in Egypt**. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Tauris Publishers I.B. (1994). Democracy without Democrats? **The Politics in the Muslim World**. London.
- Tibi, Bassam (1984). "Political Freedom in Arab Societies," **Arab Studies Quarterly**, Vol. 6, No. 3, (Summer).
- Wahba, M. Mourad (1988). "Social Aspects," in Lillian Craig Harris (ed.), Egypt: **Internal Challenges and Regional Stability**. London: Rutledge & Kegan Paul.
- Zakaria, Fareed (1997). "The Rise of Liberal Democracy", **Foreign Affairs**, Vol. 76, (November-December).
- Zubaida, Sami, Islam, the State and Democracy: Contrasting Conceptions of Society in Egypt", **Middle East Report-MERIP**, No. 179. (November-December).